

### تهرانی‌گرام

## سر سیاه زمستان



در باور مردم تهران، بهار سبز، تابستان قرمز، پاییز زرد و زمستان سیاه بود و زمانی که وسایل گرمایشی مناسب نبود، مردم تهران دل خوشی از سرما نداشتند و پاییز و زمستان برای آنها معنایی برابر با سرما، سختی و گاهی مرگ بود. اصطلاح «سر سیاه زمستان» هم همان زمان رواج پیدا کرد. از واپسین شب پاییز و آغازین روز زمستان، یعنی شب یلدا، مردم به امید بازگشت نوروز، گرما و رُستنی سبزی‌ها به انتظار می‌نشینند و سبزی‌های زمستان را به امید بهار تحمل می‌کردند.

### تهران نامه

## خوشمزه یلدایی تهران



طبق یک رسم قدیمی و زیبا در شب یلدا در شهرهای مختلف ایران غذاهای متنوعی تهیه می‌شود و مردم هر شهر با توجه به آداب و رسوم آنجا، انواع گوناگونی از خوراکی‌ها و غذاهای رنگارنگ را تدارک می‌بینند. شام شب یلدا در تهران قدیم «رشته‌پلو» بود، چراکه پایتخت‌نشینان بر این عقیده بودند که رشته‌پلو باعث می‌شود در زمستان نیز رشته امور در دست‌شان باشد. البته در کنار آن تهرانی‌ها برای شام شب یلدا آش شله‌قلمکار، دم‌پخت، آش انار تهرانی و خورش انار بادمجان نیز می‌پختند.

### سوزه روز

## اتوبوس من، شهر من



اتوبوس‌های درون شهری شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، تنها مسافران خسته از راه را جابه‌جا نمی‌کنند؛ ایوارن همیشگی مسافران درون شهری با طرح‌ها و نقش‌های رنگارنگ خود، گاهی چشم‌های شهروندان را نیز با خود همراه می‌سازند و به نوعی به عناصر متحرک زیبایی‌بصری شهر هم بدل شده‌اند. اما حالا مدتی است روی برخی از این اتوبوس‌هایی که از قضا شمای شهروندان خریداری شده، «مسافری که توی ایستگاه، تحت تأثیر این پیام قرار گرفته بود، این عبارت را اینگونه ادامه داد: «کاش همه شهروندان تهرانی، شهر را سرمایه خودشان ببندند و برای آبادی آن دست‌به‌دست هم دهند و کوشا باشند.»

## به سرخی انار، به قرمزی هندوانه

### گزارشی از رسم و رسوم تهرانی‌ها در بلندترین شب سال



بزرگ در زمستان خاکستری و سفید تبدیل شود. یلدا از گذشته به ما رسیده و رسم و رسمش هنوز هم پابرجاست. مثلا یلدای تهران قدیم با میوه‌های تازه فصل پاییز، میوه‌های خشک‌شده تابستان، آجیل مخصوص، شیرینی و هندوانه به صبح می‌رسید. تهرانیان قدیم در همه اعیاد خود سنت حسنه جمع شدن افراد خانواده در منزل بزرگ ترها را داشتند و همه فرزندان خانواده در منزل مادر و پدر جمع می‌شدند. شب یلدا از دید مردم آن ایام، مظهر غلبه تاریکی و تباهی بر روشنائی بود؛ چرا که فردای شب یلدا، خورشید به عنوان نماد روشنائی دوباره متولد می‌شد. به همین دلیل هم فردای شب یلدا برای تهرانی‌ها بسیار عزیز به حساب می‌آمد تا آنجا که سعی می‌کردند کار خطایی از آنها سر نزنند و به همین دلیل آن روز جزو تعطیلات عمومی بود. گرفتن فصل بی رنگ یا تنوهای خاکستری نیاز به یک جشن دارد و اگر دیر بچنین اسم این جشن کر سمنس خواهد بود. دلگیری ذاتی زمستان مردم را غمگین می‌کند و می‌طلبد که به بهانه‌های شادی راه بیندازند اما تا وقتی یلدا هست، چرا که سمنس یلدا هویت کاملی برای تبدیل شدن به یک جشن بزرگ ملی را دارد. تاریخ مشخص، نمادهای کامل رنگی، رسم‌های دوست‌داشتنی قدیمی که همه بر از دور هم بودن و آداب دوست‌داشتنی بومی خودمان هستند. شما همین انار را حساب کنید؛ رنگش در تضاد کامل با زمستان می‌تواند غوغا کند و آن جنبش عجیب و درخشیدش که شبیه هیچ غوغا نیست. یلدا به خاطر ترکیب سبز و قرمز قاج هندوانه؛ به خاطر ارزش تصویری و غذایی بشقاب تنمخه و به خاطر انار می‌تواند به یک جشن

فاله صباغی

بزرگ در زمستان خاکستری و سفید تبدیل شود. یلدا از گذشته به ما رسیده و رسم و رسمش هنوز هم پابرجاست. مثلا یلدای تهران قدیم با میوه‌های تازه فصل پاییز، میوه‌های خشک‌شده تابستان، آجیل مخصوص، شیرینی و هندوانه به صبح می‌رسید. تهرانیان قدیم در همه اعیاد خود سنت حسنه جمع شدن افراد خانواده در منزل بزرگ ترها را داشتند و همه فرزندان خانواده در منزل مادر و پدر جمع می‌شدند. شب یلدا از دید مردم آن ایام، مظهر غلبه تاریکی و تباهی بر روشنائی بود؛ چرا که فردای شب یلدا، خورشید به عنوان نماد روشنائی دوباره متولد می‌شد. به همین دلیل هم فردای شب یلدا برای تهرانی‌ها بسیار عزیز به حساب می‌آمد تا آنجا که سعی می‌کردند کار خطایی از آنها سر نزنند و به همین دلیل آن روز جزو تعطیلات عمومی بود. گرفتن

طبق سنت دیرینه تهرانی‌ها، اگر خانواده‌های عروس عقد کرده داشتند، او را با طبق آجیل، شیرینی و حلواهای مخصوص و لباس و زیورآلات و حنا به خانه پدر عروس می‌بردند. عده دیگری از مردم شب یلدا

تهران قدیم

## باغ اناری؛ یلدایی ترین محله تهران

### این محله...



تهرانی‌ها شب یلدا را به شش‌سکلی ویژه گرمی می‌داشتند و این سرمای سوزان بلندترین شب سال را با دور کرسی نشستن‌ها و میوه و آجیل خوردن‌ها و حافظ خواندن‌ها، برای خودشان تبدیل به خاطرهای گرم می‌کردند. البته در تهران آن روزگار، دو میوه شاخص این جشن، یعنی خرما و انار فراوان بود. امسا تهرانی‌های قدیم اگر می‌خواستند خرما و لوب‌های شیرین تری بخرند، سراغ ده کن می‌رفتند و برای رسیدن به انارهای مرغوب‌تر، در باغ اناری و محله مجیدآباد گشتی می‌زدند. در اینجا کمی از یلدایی ترین محله تهران قدیم می‌گوییم که حالا در شمال شرق تهران واقع شده؛ محله مجیدآباد یا همان باغ اناری.

سیمشور طباطبایی پور

در این روستا، تنها به برکت ۳ رشته قنات آن رونق گرفت. مالکیت این روستا میان نزدیکان شاه قاجار دست‌به‌دست شد و در دوره پهلوی اول، این روستا و آبادی اطراف آن به لطفعلی خان امیر مقیم، رئیس ایل بختیاری، رسید که بعد از مرگش، فرزندش آنها را در حدود سال ۱۳۲۰ به ارباب هرمز فروخت.

پارک پلیس

ارباب هرمز که بود؟

نام این مرد نیک، با وقف گرهِ خورده، او آهسته آهسته مجیدآباد را آباد کرد و با خیابان‌بندی‌های مدرن و ساخت و وقف مدرسه و مسجد و بیمارستان، شرایط زندگی را برای مردم روستا بهتر کرد.

محدوده

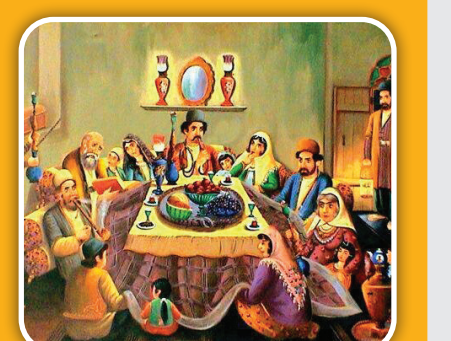
این محله به خاطر توسعه تهران و البته ساخت و سازهای ارباب‌هرمز و شکل شهری‌ای که به خود گرفته بود،

تاریخ

در دوره قاجار قرار بود سدی جلو رودخانه جاجرود بپندند و بخشی از آب آن را به باغ-روستای مجیدآباد برسانند، اما اینگونه نشد و کار کشاورزی

## کوچه گرد

### سرمای سیاه و روشنائی چله



کم کم «چله بزرگ» از راه می‌رسد و نخستین شب آن را با عنوان شب‌چله جشن می‌گیریم که بلندترین شب سال است، البته فقط چند ثانیه. این چله بزرگ از روز اول فصل زمستان، اول دی، بود تا دهم بهمن که سرما هم استخوان سوز بود و هم استخوان شکن. اصلا برای همین مردم از «سر سیاه زمستان» می‌گفتند که پوست از سرما سفت و سخت می‌شد و همه‌جا یخبندان و آبی به وقتی که پاییز سر می‌خورد.

نصرت‌الله حدادی، تهرانشناس از خاطرات زمستان‌های تهران قدیم می‌گوید: «سرما چنان بود که کف کوچه و خیابان برای مدت‌ها یخ می‌بست و مردم اگر مواظب نبودند دست و بال‌شان می‌شکست. برای همین به هم توصیه می‌کردند که سر سیاه زمستان مواظب باش.»

جز این در درسه‌های مرضی هم بوده؛ چه سرما می‌خوردی و چه سینه‌پهلو می‌کردی دار و فقط شلغم بود و سوپ و دواهایی. آن هم وقتی خانه سرد بود و نفس که می‌کشیدی دمت سوز بود و باز دمت ابر می‌شد. این بود که مردم روز شماری می‌کردند برای رسیدن «چله کوچیک» یعنی از دهم بهمن تا اول اسفند که نصف چله بزرگ است. از اول اسفند هم دیگر عقب نشستن سرما بود و شروع رستنی و اصلا برای همین فصل‌ها برای مردم یک‌ماه با تقویم تفاوت داشت.

به گفته این تهرانشناس، برای مردم اسفند، فروردین و اردیبهشت بهار، خرداد، تیر و مرداد تابستان، شهریور، مهر، آبان پاییز و آذر، دی و بهمن زمستان بود. بهار را سبز، تابستان را سرخ، پاییز را زرد و زمستان را سیاه می‌خواندند، چون تاریکی تمام شهر را می‌گرفت. ابوریحان بیرونی درباره زمستان می‌نویسد «آن را خورماه گویند. نخستین روز از آن خرم‌روز است...» و شب چله را شب مانده به خرم‌روز می‌دانند. شب طولانی سال که اوج جنگ و روز است و خیر غلبه روشنائی بر تاریکی. چون از فردای این شب و از خرم‌روز، روزها بلند و بلندتر می‌شود و شب‌ها کوتاه و کوتاه‌تر.

غلبه روشنائی بر تاریکی و زنده شدن زمین و شروع زایش و رویش و برگشت گرما به نفس‌ها و دل‌ها آنقدر باشکوه و مهم است که یکی از جشن‌های مهم ایرانیان را به خود اختصاص می‌دهد و تا به امروز قرص و محکم و زیبا بر گزار می‌شود. البته با کمی تغییر، مثلا حالا ما کمی مانده به چله بزرگ به خرید نقلات می‌رویم اما در گذشته مردم از تابستان به فکر نقلات شب‌های زمستان و دورهمی شب چله بودند. اگر مادربزرگی دارید که گاهی تخم کدو حلواپی و خربزه و هندوانه را خشک می‌کند و بو می‌دهد، تعجب نکنید این عادت زیبا و مفید برای دور تر یختن خوردنی‌ها و خودکفایی و لذت بردن از ذره ذره زندگی است.

نصرت‌الله حدادی می‌گوید: «مانند حالا نبود که بروی و همان موقع خرید کنی. از تابستان هسته میوه‌هایی مانند هندوانه، خربزه، زردآلو و... را جمع می‌کردند و بو می‌دادند برای شب‌های بلند پاییز و شب چله.»

در رسم دورهمی خانواده و احترام به کوچک و بزرگ و جز و همسایه، شب چله فرصت مناسبی بود برای برخی رسم و رسوم‌ها که بانمک‌ترین‌شان سونوگرافی زن یا به‌ماه جمع بود که ببینند او را دختری در راه است یا پسر. این تهرانشناس می‌گوید: «دم هندوانه را، جایی که هندوانه به بوته وصل می‌شود، نازک می‌بریدند و به ۲ قسمت تقسیم می‌کردند و کف دست می‌گرفتند و پرت می‌کردند هوا، اگر سمت سبز غالب بود، پسر و اگر سمت سفید غالب بود می‌گفتند دختر است.»

باورهای دیگری هم داشتند که دکتر حسن ذوالفقاری در فرهنگ عامیانه مردم می‌نویسد: «شب چله اگر آسمان صاف و پرستاره باشد سال بعد میوه فراوان است.» یا «شب چله اگر هندوانه بخوردن تابستان نشانه نمی‌شوند» و از همه جالب‌تر اینکه «اگر کسی زردک بخورد غرقب او را نمی‌گزد» به‌نظم بچه‌ها زردک را دوست نداشتند و این یکی برای راضی کردن بچه‌ها به خوردن زردک بوده در آن سر سیاه زمستانی که میوه چندان در دسترس نبود. حالا ولی زمستان روزگار گرمی و فراوانی است؛ خانه گرم، لباس گرم و رنگی و خوردنی‌ها تاچه دوست داشته باشی و میل به چه باشد. اما فقط جای یک چیز خالی است؛ زمستانی که زمستان‌گیری کند به قول تهرانی‌ها، برف ببارد تا کمر کش دیوار و بدانی این سیاه زمستان که با گذرد بهار است و فراوانی آب و رویش. بین همه دعاها و آرزوهای شب چله، امید و آرزو برای زمستانی دلبر و پربارش و برف فراموش نشود.

بالسکن این کیوارکد  
پادگست مربوط به یادداشت  
را بنشیند